

یک پیشوندِ فعلی: فا

در گویش -یا فارسیِ گونه‌ی- طَبَسِ گیلکی [که در آن، فعلِ پیشوندی کاربردِ درخورِ توجّه دارد، و وجود

این‌گونه افعال، یکی از توان‌های عمده‌ی آن به‌شمار می‌رود] چند فعل با پیشوندِ «فا» داریم:

● فا کردَ (ن)/(ن) /fā-kerdæ(n) [= ~ کردن]

= کردن کار؛ انجام‌دادن کار [برای خود یا دیگری]؛ کردن با انجامِش همراه؛...

● فا شدَ (ن)/(ن) /fā-šodæ(n) [= ~ شدن]

= کرده شدن کار؛ انجام شدن کار؛...

که بیشتر به‌صورتِ ترکیب‌های فعلیِ «کار/کارِ فاکردن»، «کار/کارِ فاشدن» [= کار/کاری فاکردن؛

کار/کاری فاشدن] به‌کار می‌رود.

از این دو فعل/ترکیبِ فعلی، ترکیب‌هایِ «کارِ فاکرده»، «کارِ فانکرده»، «کارِ فاشده»، «کارِ فانشده»، و

صفتِ فاعلیِ «کارِ فاکُ» [= کارِ فاکن] = کاری، اهلِ کار»، و بعضی ترکیباتِ دیگر برآمده، و کاربرد دارد.

● فا آمدَ (ن)/(ن) /fā-amdæ(n) [= ~ آمدن]

= به انجامِش رسیدنِ عملِ تبدیلِ شیرِ مایه‌خورده به ماست.

□

چنان‌که از همین دو سه مورد بر می‌آید، پیشوندِ «فا» معنیِ «انجامِش» به فعل می‌بخشد.

عجالتاً، فعلِ دیگری با این پیشوند به‌ذهن ندارم. ترکیبِ فعلیِ «به‌زیرِ فا آمدَ (ن)/(ن) /be-zir-fā-amdæ(n) [= به‌زیرِ

فا آمدن]» هم داریم، اما بنده وجهِ کارکردیِ «فا»یِ آن را درست نمی‌فهمم. ممکن است صورتی از «وا/باز» باشد. و

این ترکیبِ فعلی، برای حالتی به‌کار می‌رود که شخص از وضعِ تکیه‌زده به پشتی یا دیوار، خود را فرو می‌هدد،

به‌گونه‌ای که به‌جای نشیمن، بخشی از کمرگاه او نیز بر زمین قرار می‌گیرد؛ فرو لمیدن.

□

ممکن است گفته شود که در آن دو سه فعل، «فا» صورتی‌ست از «وا»، که برای جلوگیری از درهم‌آمیزی و

خلط با افعالِ دیگری که پیشوندِ «وا» دارد (مانند: وا کردَ (ن) = باز کردن؛ وا آمدَ (ن) [= وا/باز آمدن] = ۱. حاصل

شدن ۲. برگشتن و جدا شدن لایه‌ی چسبانیده یا نصب‌شده به سطحِ چیزی یا جایی؛...) به‌صورتِ «فا» در آمده

است.

پاسخ چنین است که: در این گویش (همچنان که در فارسی رسمی)، افعال چندی داریم که پیشوند آن یکسان است، و معنی مختلف؛ مانند:

وَر بُرَدَ (ن)/var-borredæ(n) [= و/ر/بر بُردن] = ۱. بریدن شیر - در فاسد شدن یا در فرایند تبدیل شیر به پنیر - که فعل لازم است ۲. بریدن و قطعه‌قطعه کردن علف و یونجه و مانند آن، با ابزارِ علف‌بر - و این متعدی‌ست.
وَا شَدَّ (ن)/vā-šodæ(n) [= و/ا/باز شدن] = ۱. تبدیل جامد به مایع ۲. باز شدن، گشوده شدن.

و دیگر آن که «وا/باز» در دو سه فعل [«فا»دار] مذکور هیچ‌گونه توجیه معنایی ندارد. پس احتمال این که «فا» صورتی از «وا/باز» باشد، تقریباً برابر صفر است! اما این که سه پیشوند «فا/وا/باز» در اصل و ریشه با هم یکی‌ست یا هریک وضع و ریشه‌ی جداگانه‌ای دارد و داشته، بحث دیگری‌ست که نه طرح آن در حوصله‌ی این یادداشت می‌گنجد و نه نگارنده صلاحیت پرداختن به آن را در خود می‌بینم. آنچه به قطع و یقین می‌توانم گفت این است که در مطالعه‌ی کنونی ما، پیشوند «فا» در گویش طبرس، پیشوندی کاملاً مستقل و ممیز محسوب می‌شود.

□□

و اما، نکته‌ی اصلی و مقصد این یادداشت، با عبارتی از کتاب سیاست‌نامه مربوط است:
در حکایت «سلیمان عبدالملک اموی و خواستن او جعفر برمکی را از بلخ»، می‌خوانیم که چون جعفر به نزد سلیمان می‌آید، سلیمان او را به تندی از خویش می‌راند؛ سبب می‌پرسند، می‌گوید: «او با خویشان زهر قاتل داشت.» از جعفر جويا می‌شوند، می‌گویند:

«بلی، و هنوز دارم... در این حال که سلیمان بن عبدالملک مرا بخواند به حقیقت مرا معلوم نبود که از جهت چه می‌خواند. اندیشیدم که اگر از من گنجنامه طلب کند یا چیزی در خواهد که وفا نتوانم کرد و یا رنجی رساند که طاقت آن ندارم... زهر بخورم تا از رنج و مذلت برهم.»

(سیاست‌نامه - جعفر شعار، ص ۲۱۳؛ اقبال، ص ۲۲۱؛ هیوبرت دارک، ص ۲۳۷)

بنده‌ی نگارنده چنان می‌بینم که در این موضع، «وفا نتوانم کرد» وجهی ندارد و به احتمال قوی، در اصل «فا نتوانم کرد» بوده است. به لحاظ معنا، «وفا کردن» مستلزم آن است که پیش از آن «عهد»ی شده باشد؛ حال آن‌که این جا - در این حکایت - نه تنها جعفر برمکی عهدی نکرده بوده، بلکه سلیمان عبدالملک را پیش از آن اصلاً ندیده بوده و با وی آشنایی و سر و کاری نداشته بوده است. (مگر آن‌که همان «فراخواندن و به‌عزاز آوردن جعفر برمکی» را به منزله‌ی عهدی میان آن دو، و تعهدی از جانب جعفر بدانیم؛ و یا ساده‌تر از آن، «زیستن در قلمرو فرمان‌روا» را

متضمن عهد و تعهد فرمان بر بینگاریم. و به گمان نگارنده، هیچ یک از این دو وجه منطقی نمی نماید و تحمیل بر عبارت است.)

□

آنچه در نظر بود که به دنباله یادداشت بیاید، عبارت بود از: مجمل بررسی کلیه افعالی که با این پیشوند در فرهنگ فارسی معین و لغت نامه آمده؛ به اضافه ارائه‌ی شواهدی برای «وفا کردن» - تا بیشتر روشن گردد که در عبارت سیاست نامه، «وفا کردن» بی وجه است؛ و نیز ارائه‌ی عبارات و ابیاتی که در آن ممکن است در اصل «فا کردن» بوده، و به علت ناشناخت یا هر علت دیگر، به «وفا کردن» یا لفظی دیگر تغییر یافته است؛ اما اینک به رعایت حوصله‌ی خواننده، تنها به افزودن سطرهای چند بسنده می‌کنم:

۱. نگارنده شواهد مدخل‌های «وفا» و «وفا کردن» را در لغت نامه، به دقت مورد تأمل قرار داده، و از طریق فهرست واژگان چند متن کهن نیز مواردی را دیده‌ام. موردی مشابه مورد سیاست نامه یافت نشد (که در آن بدون پیشینه‌ی ارتباط دو تن با یکدیگر، سخن از «وفا کردن» رفته باشد).

۲. در موارد زیر نیز ممکن است که در اصل «فا کردن» بوده باشد:

● «و حاجت بر خویشاوندان که وفا نکنند از زمهریر سردتر است.»

[کیمیای سعادت، ص ۴۹۸]

● دانش به من مفوض کرده‌ست کارِ نظم

زان نوع هر چه خواهد از من وفا کنم

چون کرد کدخدایی آن را به رسم من

یا کرده‌ام چنان که بایست یا کنم

[مسعود سعد، ص ۳۴۶]

مصرع اخیر، می‌تواند چنین بوده باشد: فا کرده‌ام چنان که بایست و، فا کنم!

□

تردید ندارم که چنانچه در نسخه‌های کهن متون کهن - به ویژه متون سده‌های ۴ تا ۶ - به دقت جست‌وجو شود، شواهدی روشن از این پیشوند و برخی افعال آن به دست خواهد آمد.

در لغت نامه، افعال متعددی هست که با «فا» آغاز می‌شود. در برخی، «فا» صورتی از «وا/باز» است، و در شماری نیز نامشخص می‌نماید. از آنجا که این گروه افعال فاقد شاهد است، از پرداختن به آن، به نتیجه‌ای نمی‌توان رسید. راه درست، تفحص در متون کهن، به استناد نسخ خطی قدیم است. - و نه نسخه‌های متأخر (توجه شود که

تقدّم و تأخّر به صرفِ «تاریخِ کتابت» نیست) یا چاپ‌هایِ مصحّحِ برخی از معاصران (که ده یک بیش درخورِ اعتماد برای چنین پژوهش‌هایی نیست!). تأکید بر نسخِ خطّیِ کهن از آن‌روست که بسیاری از ویژگی‌ها و سازه‌هایِ زبانیِ کهن، به‌مرور و طیِ کتابت‌هایِ متوالی، در اثرِ ناشناختِ برخی از کاتبان و اغلیبی از فضلا، و نیز بنا به پاره‌ای زمینه‌ها و عللِ دیگر، به تحریف و تغییر، و دگرگونی و تبدیلِ دچار آمده، و گاه به‌کلی محو گشته و بازشناختِ آن به‌حیطه‌ی محال پیوسته است؛ و جز با پالیدنِ نسخِ معتبرِ کهن، امیدی به بازیافتِ آن نیست. همچنان‌که مراجعه به مجموعه‌ی زبان‌ها و گویش‌هایِ ایرانی، از اوستایی و پارسی باستان گرفته تا گویش‌هایِ زنده، نیمه‌زنده و یا مرده‌ی امروز و دیروز سرتاسرِ سرزمین‌هایِ ایران بزرگ، ضروری‌ست. هر سندی را باید جُست و به‌دیدهِ تأملِ در آن نگریست.

و البته این‌همه جان‌کندن - آن هم برای مثلاً واژگانِ یک زبان - گاه دیوانگی به‌نظر می‌آید؛ در چشمِ ما مردمی که همه‌چیز را سهل و سرسری می‌انگاریم.

□□

پایان سخن این‌که:

الف) دوستِ خوبِ عربی‌دان‌ام، م. ب. عطّاری، اشاره می‌کند که اولاً: در عربی، «وفا» معنیِ ناظر به «انجامش» نیز دارد؛ ثانیاً: ممکن است «فا» - که تو آن را پیشوندی کاملاً فارسی می‌پنداری - از «وفا» برآمده باشد. و در این‌باره به بحثِ «اعلال» استناد می‌کند؛ لیکن بنده‌ی عربی‌ندان، از تأمل بر این فقره و احتمال عاجزم.

ب) با نیم‌نگاهی به فرهنگِ فارسیِ معین، دانسته می‌شود که معانیِ مربوط با «انجامش»، ذیلِ «وفا» ثبت شده: «... ۲ - انجام پذیرفتن... ۴ - انجام یابندگی» (افزون بر آن که در یک‌جفت معنیِ دیگر - از معانیِ شش‌گانه - نیز وجهی از «انجامش» وجود دارد: «۱ - بسر بردن عهد و پیمان... ۳ - بسر بردگی عهد و قول»، اما هیچ‌یک از این معانی، شاهده‌ی ندارد.

در لغت‌نامه نیز معنیِ «انجام یابندگی» ذکر شده (با ارجاع به «وفاء»، که من دلیلِ آن را نمی‌فهمم!)؛ و برای «وفا شدن»، به معنیِ «به‌جا آورده شدن، عملی شدن، انجام پذیرفتن»، دو بیتِ زیر، از سوزنی به‌شاهد آمده:

● تکیه بر همت و مروّتِ توست

طمعِ من وفا شود ارجو

هرچه داری طمع، وفا شده باد

از ملک، لا اله الا هو

به‌گمان بنده، در این دو بیت، مناسب‌ترین معنا «برآورده شدن» است - که باری از «انجامش» با خود دارد و ندارد! - ضمناً، در این دو بیت، با ترکیب فعلی «طمع کسی وفاشدن» روبه‌رویم، نه با فعل مرکب «وفاشدن». و دیگر، در هیچ‌یک از ابیاتی که ذیل «وفا» - به‌طورکلی - به‌شاهد آمده، وجهی از معنای «انجام یا بندگی» دیده نمی‌شود.



نظر نهایی نگارنده به این است که:

۱. «فا»ی پیشوند، که در این یادداشت معرفی شد، ربطی به «وفا» ندارد. ۲. «وفا»ی عربی، معنی «انجامش» ندارد، آلا در محدوده‌ی «عمل به عهد». ۳. بوی آن می‌آید که حجمی از معنای ناظر به «انجامش»، از ذیل معنا/کارکرد «فا»ی پیشوند فارسی، در طول سالیان و سده‌ها، به ذیل «وفا»ی عربی رفته، یا برده شده باشد. این پدیده را داریم. در این باره - یعنی «خیزیدن یا خیزانیدن معنایی از ذیل یک واژه‌ی فارسی به ذیل یک واژه‌ی عربی» - یادداشتی دارم با دو نمونه یا شاهد، که به‌زودی به‌نگارش نهایی خواهد رسید.

محمدی سهرابی

آمداد ۱۳۸۱

(تایپ: دوشنبه، ۱۸/۰۴/۲۰۰۵)



https://andartarika.blogspot.com/2005/09/blog-post_45.html

پیشین (بی‌ویرایش):

<http://borzinmehr.blogspot.com/2005/09/blog-post.html>

• فایل جداگانه‌ی این نوشته:

<http://borzinmehr-pf.blogspot.com>

• پی‌دی‌اف:

https://mehdisohrabi.files.wordpress.com/2017/04/yek_pishvand_fa.pdf



مشخصات منابع و مراجع:

دیوان مسعود سعد سلمان. تصحیح رشید یاسمی. انتشارات امیرکبیر، دوم، ۱۳۶۲. سیاست‌نامه (سیرالملوک). خواجه نظام‌الملک طوسی. به‌کوشش جعفر شعار. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، سوم، ۱۳۶۴. ~ تصحیح اقبال آشتیانی. انتشارات اساطیر، ۱۳۶۹. فرهنگ فارسی. تألیف محمد معین. کیمیای سعادت. محمد غزالی. تصحیح احمد آرام، ؟...، ۱۳۷۰. لغت‌نامه. دهخدا. چاپ سوم (چاپ دوم از دوره‌ی جدید)، ۱۳۷۷. (از «سیاست‌نامه» تصحیح هیوبرت دارک، نسخه‌ای ندارم، اما عبارت مورد نظر را در فرصتی - در کتاب‌خانه‌ی شخصی دوستی - دیده و یادداشت کردم...)